

تقسیمات مثلثی و مربعی و مخمسی حملیه در آثار منطق نگاران مسلمان

محمدحسین ایراندوست*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۶)

چکیده

«قضیه حملیه» به لحاظ موضوع خود دارای تقسیماتی است. یکی از آنها تقسیم قضیه حملیه به اعتبار موضوع است. خروجی این تقسیم بندی، در متون مختلف منطقی، سه یا چهار یا پنج قسم است که به تقسیمات مثلثی و مربعی و مخمسی حملیه تعبیر شده است. ارسطوئیان تا قرن هفتم با افزودن قضیه شخصی بر طبقه بندی که از ارسطو به جای مانده، تقسیم مثلثی را ارائه کرده اند. منطق نگاران مسلمان، از قرن هفتم با افزودن قضیه طبیعی، تقسیم مربعی را طرح کرده اند. افزودن این قضیه به متن اقسام سه گانه سنتی، تقسیم مربع را بوجود آورد که منطق نگاران بعدی تقریباً به همین تقسیم معروف مربعی پای بند شدند. آنها که تقسیم مربعی را پذیرفتند اقسام سه گانه قبلی را با همان نگرش و تعریف پذیرفتند و قسم جدیدی به آن اضافه کردند. اما کسی که به تقسیم مربعی یک قسم اضافه نموده و تقسیم مخمس را ارائه نمود علامه حلی است. این مقاله درصدد است تا به روش توصیفی و تحلیلی و ضمن تبیین دو دیدگاه تحویل و عدم تحویل که سبب پیدایش تقسیم مثلثی و مربعی است به این سؤال پاسخ دهد که معیار و نتایج تقسیمات مثلثی و مربعی و مخمسی حملیه در آثار منطق نگاران مسلمان چیست؟

کلیدواژگان

قضیه حملیه، تقسیم مثلثی و مربعی، تقسیم مخمسی، علامه حلی

* استادیار گروه فلسفه و حکمت، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: mohirandoost@gmail.com

بیان مسئله

بحث پیرامون تقسیمات قضایای حملیه به عنوان یک مسئله مهم تحقیق در دانش منطق و فلسفه مطرح بوده است. و به عنوان یکی از مسائل مهم تحقیق واز پژوهش های پرچالش بشمار می رفت. از نظر ارسطو قضیه یا مهمله است و یا محصوره (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۳۹).

بطور کلی ارسطوئیان تا قرن هفتم با افزودن قضیه شخصی بر طبقه بندی ارسطویی، تقسیم بندی مثلثی را ارائه کرده اند: شخصی، مهمله و مسوره (کلیه و جزئیه). بنابر این مبنا، موضوع در قضیه حملیه یا امر جزئی است (شخصیه) و یا کلی است. در این صورت اگر فراگیری و عدم فراگیری حکم بر مصادیق موضوع کلی معین باشد، مسوره است و الا مهمله است. منطق نگارانی چون ابو نصر محمد بن محمد فارابی (۳۳۹-۲۶۰ق)، ابن سینا، ابن حزم اندلسی، ابن سهلان ساوی، غزالی، فخررازی، شیخ اشراق و خواجه طوسی بر این رای هستند

منطق نگاران مسلمان، در قرن هفتم با افزودن قضیه طبیعی، طبقه بندی مربعی را طرح کرده اند. قضیه طبیعی به اعتقاد آنها، قضیه ای است که موضوع در آن مفهوم کلی است اما حکم بر افراد آن جاری نیست. بلکه مفهوم کلی بماهو هو موضوع است. افزودن این قضیه به متن اقسام سه گانه سنتی، تقسیم مربع را بوجود آورد که منطق نگاران مسلمان بعدی تقریباً به همین تقسیم مربع پای بند و متعهد شدند.

آنها که تقسیم مربع را پذیرفتند اقسام سه گانه قبلی را با همان نگرش و تعریف پذیرفتند و قسم جدیدی به آن اضافه کردند. و البته معیار جدیدی برای مقسم لحاظ نمودند. تنها شخصی که به تقسیم مربع یک قسم اضافه نموده و تقسیم مخمس را ارائه کرده است علامه حلی (متولد ۶۴۸ق) است. از نظر وی اقسام قضیه حملیه عبارتند از: شخصی، مهمله، عامه، طبیعی و مسوره. (حلی، ۱۳۶۳، ص ۵۴) مراد وی از عامه، همان طبیعی در اصطلاح متداول است و مقصودش از طبیعی، حقیقه می باشد

این نوشتار به منظور تبیین تقسیمات مثلثی و مربعی حملیه در آثار منطق نگاران مسلمان، نگاشته شده که در بخش نخست، سابقه و پیشینه قضیه حملیه در آثار منطقی مطرح شده و سپس

دیدگاه‌های مختلف در خصوص تقسیمات مثلثی و مربعی و مخمسی توضیح داده شده است. و آنگاه دو دیدگاه تحویل و عدم تحویل که سبب پیدایش تقسیم مثلثی و مربعی است مورد بررسی قرار گرفته است

پیشینه ی قضیه حملیه

سابقه قضایای حملیه و تقسیم آن به ارسطو باز می‌گردد. (ارسطو، ۱۹۸۰، ۱۳۹) وی اگر چه در رساله باری ارمیناس (کتاب العبارة) از قضیه شخصی سخن گفته است، لکن در طبقه بندی قضیه آن را حذف کرده است. همین اقدام مورد بررسی و کاوش منطق نگاران شده است. در واقع از نظر ارسطو قضیه یا مهمل است و یا مسور (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۳۹). شارحان ارسطو در تفسیر حذف قضیه شخصی از طبقه بندی ارسطویی اختلاف نظر دارند. ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵ق)، به عنوان مثال بدون ملاحظه انتقادی همین دیدگاه را توضیح داده است. (ابن رشد، ۱۴۰۸، ص ۲۷) ولکن ابوزکریایحیی بن عدی (۲۸۰-۳۶۴ه.ق) آن را براساس جایگاه تقسیم قضایا در کتاب القیاس و عدم اعتبار شخصی در قیاس اقترانی تفسیر کرده است. (ارسطو، همان)

لازم به ذکر است که در هر قضیه حملیه سه رکن وجود دارد: موضوع، محمول و نسبت حکمیه. هرگاه به تنهایی به موضوع توجه شود تقسیمات دیگری از حملیه بدست می‌آید. زیرا قضیه به اعتبار موضوع خود یا جزئی است و یا کلی. هرگاه نام‌های اشخاص، مکان، زمان و مانند آن در موضوع قضیه قرار بگیرد قضیه جزئی است به طور کلی اینگونه قضایا را «شخصیه» می‌نامند. و دیگر نمی‌تواند بر غیر آن نام یا زمان یا مکان صدق کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «ابن سینا فیلسوف است»، مصداق آن بیش از یک شخص نیست. در این مثال موضوع، نام خاص ابن سینا است. همچنین اگر گفته شود: «کعبه قبله گاه مسلمانان است». مصداق آن بیش از یک شیء نیست. و یا «جنگ سی و سه روزه لبنان گام نخست برای نابودی اسرائیل بود» در این قضیه، مکان خاص و جزئی و زمان خاص و جزئی موضوع قضیه است. و لذا بر غیر از جنگ سی و سه روزه و بر غیر جنگی که در سرزمین لبنان اتفاق افتاده است صدق نمی‌کند.

اما اگر موضوع قضیه کلی باشد، در این صورت سه حالت متصور است و هر یک نزد منطق

دانان نام خاصی دارند. یا طبیعی است که حکم در قضیه به خود مفهوم موضوع کلی متوجه بوده و حکم به افراد سرایت نمی‌کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود «انسان نوع است» در این مورد خود انسان از آن جهت که یک مفهوم کلی است مورد نظر می‌باشد و کاری به افراد ندارد. و یا «مهمله» است یعنی حکم در قضیه به موضوع کلی، از آن جهت که آئینه برای افراد است متوجه باشد، یعنی در حقیقت حکم به افراد باز می‌گردد. وقتی گفته می‌شود «انسان زیانکار است». مراد افراد انسان است، نه مفهوم آن. ولی از جهت اینکه در آن مشخص نیست که حکم مربوط به همه افراد تعلق گرفته است یا به برخی از آنها، قضیه را «مهمله» می‌نامند؛ چون از این جهت مهمل رها شده است. و یا «محصوره» است. یعنی حکم در قضیه به موضوع کلی از آن جهت که کلی است متوجه باشد، ولی با این تفاوت که در آن بیان شده است که این حکم مربوط به همه افراد موضوع است یا بعضی از افراد.

ابن سینا در اشارات خود انواع ترکیب خبری را به سه نوع منحصر ساخته و قضیه حملیه را اولین صنف ترکیب خبری می‌داند و آن را چنین تعریف می‌کند:

«و أصناف التركيب الخبری ثلاثه: أولها الذی یسمى الحملی و هو الذی یحکم فیہ بأن معنی محمول علی معنی أو لیس بمحمول علیه» (ابن سینا، ۱۴۰۳، ص ۱۴). و در کتاب نجات چنین می‌گوید:

«کل قضیه حملیه، فان أجزاءها الذاتیه، عند الذهن ثلاثه: معنی موضوع، و معنی محمول، و معنی نسبه بینهما» (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۲۶) و سپس تقسیماتی از حملیه ذکر می‌کند. در این تقسیمات خبری از قضایای طبیعی نیست. البته در تالیفات بوعلی سینا حملیاتی چون «الانسان نوع» وجود دارد ولی او این قضایا را در زمره مهمله دانسته و در کنار «الانسان ضاحک» می‌آورد. ابن سینا در نهج سوم اشارات، فصل مستقلی با عنوان قضایای شخصیه و مهمله و محصوره گشوده و نامی از طبیعی به میان نیاورده و همان اقسام سه گانه سستی را ذکر می‌کند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۵) شارحان آثار بوعلی هم چنین برداشتی را نشان داده اند. یعنی کسانی مثل خواجه طوسی و فخر رازی هم به قضیه طبیعی به عنوان یک قضیه مستقل نگاه نکرده و آن را مهمله می‌پنداشتند.

خواجه طوسی در شرح همین نهج سوم به پیروی از مولف، اقسام سه گانه سنتی را مطرح نموده و در ادامه بطور صریح و روشن آنچه را متاخرین قضیه طبیعی می دانند، مهمله می پندارد و می گوید موضوع قضیه مهمله طبیعت شیئی من حیث هی است. به باور خواجه، طبیعت شیء نه کلی است و نه جزئی و نه عام و نه خاص و نه کثیر و نه واحد. باید لاحق و قرینه ای به طبیعت در موضوع قضیه اضافه شود تا به یکی از این حالات تخصیص یابد. اکنون اگر طبیعت شیء من حیث هی موضوع باشد، در آن صورت «مهمله» خواهد بود. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۰)

عمرین سهلان ساوی (متوفی ۵۴۰ق)، نیز قبل از خواجه طوسی به مهمله بودن این قضایا تصریح دارد. وی عنوان فصل سوم از مقاله سوم کتاب منطق خود را به اقسام سه گانه حملیه اختصاص داده و قضایای طبیعی را را بدون ذکر نامی از طبیعی، مهمله می پندارد. (ساوی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۳)

قطب الدین رازی (متوفی ۷۶۶) اگرچه در محاکمات خود بر شرح خواجه طوسی به پیروی از او طبیعی را مهمله می پندارد و اقسام سه گانه سنتی را برای حملیات ذکر کرده و مقسم را طبیعت شیء میدانند. (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۹). اما در شرح مطالع بعد از ذکر آرای منطقیین، بر دیدگاه مهمله پنداری طبیعی نقد وارد کرده و جایگاه مستقلی برای قضیه طبیعی قائل شده است و نهایتاً تقسیم مربع را بجای اقسام سه گانه سنتی می پذیرد و می گوید: «و الأولى ان یربع القسمة و يقال موضوع القضيّة ان كان جزئيا حقیقیًا فهي المنصوصة و ان كان کلیًا فالحکم ان كان علی ما صدق علیه فهي المحصورة او المهملة و أيا يكون الحکم علی نفس طبیعة الکلی» (الرازی، ص ۱۲۱) یعنی تقسیم مربع از تقسیم مثلث شایسته تر است و طبیعی قضیه ای است که حکم بر نفس طبیعت کلی، بدون در نظر گرفتن مصداق، تعلق گرفته است.

بنابراین تا اواخر قرن ششم طبیعی از جایگاه مستقل برخوردار نبود و بیشتر در فهرست قضایای مهمله پنداشته می شد. و کمتر در زمره قضایای شخصی منظر می شد. و به نظر می رسد که قضیه طبیعی، به منزله یک مساله منطقی از قرن هفتم هجری طرح شده و قبل از آن، قضایایی مانند «الانسان نوع» و «الحيوان جنس» را غالباً مهمله می پنداشتند.

تا مدتها قبل از ابن سینا، قضایای حملیه از اقسام دوگانه برخوردار بود. معیار این تقسیم کمیت افراد موضوع قضیه بود که آن را به دو قسم مهمله و محصوره تقسیم می‌کرد. بعدها تقسیم مثلثی یعنی تقسیم حملیه به شخصیّه و مهمله و محصوره مطرح شد. ابن سینا در آثار خود غالباً تقسیم مثلثی را مطرح نمود. و نیز قضایای طبیعیّه را در فهرست مهمله نام می‌برد. به نظر می‌رسد که اعتبار قضیه طبیعیّه در زمان بوعلی مطرح بود اما تحویل تقسیم قضیه حملیه از تقسیم مثلث به تقسیم مربع (شخصیّه و طبیعیّه و مهمله و محصوره) در اواسط قرن هفتم انجام شد. و از آن زمان به بعد این اقسام چهارگانه تثبیت شد. تقسیم مربعی حملیه مورد تعهد و پای بندی اکثر محققین معاصر نیز هست. مثلاً حسن زاده آملی می‌گوید:

«حملیه، به اعتبار موضوع، به شخصیّه و طبیعیّه و محصوره و مهمله تقسیم می‌شود: هر گاه موضوع قضیه جزئی حقیقی، یعنی شخص معین، باشد، آن را شخصیّه گویند. مثل این که گویی: «ابن هشتم ریاضی‌دان است». طبیعیّه آن که در موضوع فقط نفس طبیعت ملحوظ است نه فرد یا افراد. مثل این که گویی: «انسان نوع است.» و «حیوان جنس است»، که نوعیت و جنسیت بر نفس طبیعت صادق است نه بر فرد یا افراد. محصوره آن که موضوع طبیعت است ولی طبیعت مرآت است و افراد آن ملحوظ است که حکم بر روی افراد طبیعت می‌رود و به اداتی، یعنی کلماتی، کمیت افراد موضوع بیان می‌شود که تمام افراد است یا بعض از آنها. آن ادات را سور یا حصار گویند که هر دو به معنی دیوارند، به این مناسبت که موضوع را احاطه کرده و تعیین می‌نمایند. در این هنگام آن قضیه را محصوره و مسوره خوانند. و مهمله آن قضیه است که موضوع آن مانند محصوره است جز این که سور ندارد یعنی بیان کمیت افراد در آن اهمال شده است و ترک گردیده است، مثل این که بگویی: «انسان در زیان است» و یا «انسان راه رونده است» که حکم برای تمام افراد موضوع یا بعض آن تعیین نشده است. (حسن زاده، ۱۳۸۵، ص ۴۹۰)

دیدگاه تحویل و عدم تحویل طبیعیّه

دیدگاه تحویل برای قضیه طبیعیّه جایگاه مستقل قائل نیست و آن را به یکی از قضایای مهمله یا شخصیّه برمی‌گرداند. به دلیل آنکه به اهمیت و وجود این قضیه پی نبرده بودند و یا آنکه طبیعیّه

را معتبر و مفید نمی دانستند و یا اینکه فرقی میان طبیعی و مهمله قائل نبودند. از زمان ابن سینا به بعد عباراتی در کتب منطقی یافت می شود که بر تحویل طبیعی بر مهمله دلالت دارد. البته نظر ابن سینا هم کاملاً با دیدگاه تحویل طبیعی سازگار است. اما در برخی سخنان خود طبیعی را به مهمله و در برخی عبارات طبیعی را به شخصیه برمی گرداند. وی در اشاره چهارم از نهج سوم اشارات خود باب مستقلی تحت عنوان «إشارة إلى حكم المهمل» گشوده و در آن تصریح می کند که موضوع قضیه مهمله طبیعت شیء است. و طبیعت من حیث هی مستلزم تعمیم نیست: «إن المهمل ليس يوجب التعميم لأنه إنما يذكر فيه طبيعة» (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۰) به باور ابن سینا طبیعت شیء نه عام است و نه خاص و نه کلی و نه جزئی است اما صلاحیت آن را دارد که در موضوع قضیه، بصورت کلی یا جزئی و عام یا خاص لحاظ شود. اما در مهمله طبیعت شیء بصورت ساده و من حیث هی و بدون هیچ قرینه و لاحقی لحاظ شده است. و لذا نه کلی است و نه جزئی.

همین عبارات سبب شده که شارح فاضل خواجه طوسی قضایایی چون مثل «الإنسان نوع» و «الإنسان عام» را به صراحت، مهمله بداند. (همان، ۱۲۱)

البته برخی طرفداران نظریه تحویل، قضیه طبیعی را در فهرست شخصیه درج می کردند، و برای این کار از سخن ابن سینا شاهد می گرفتند. مثلاً قطب الدین شیرازی (۷۱۱-۶۳۴ق) برای طبیعی جایگاه مستقل قائل نبود و در شرح حکمه الاشراق سهرودی به پیروی از مولف سخنی از طبیعی نمی گوید و در کتاب دره التاج خود طبیعی را در زمره قضایای شخصیه می پندارد و مانند دیگر منطق نگاران پیشین فصل مستقلی تحت عنوان «در خصوص و حصر و اهمال قضایا» گشوده و از تقسیم مثلث سنتی دفاع کرده است. و البته از تقسیم مربع هم باخبر و آگاه است اما آنرا مستحسن نمی داند و می گوید: «بس قسمت ثلاثی است، و تربیع جنانک بعضی گفته اند مستحسن نیست، چه مخل است بحصر» (شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹) علاوه بر این قطب الدین شیرازی در مورد نظر ابن سینا هم چنین داوری می کند که او در اشارات و تنبیهات معتقد است که طبیعی همان مهمله است و اما در کتاب شفا معتقد است که طبیعی همان شخصیه است (همو،

۱۳۶۹، ۳۵۰) و در ادامه در صدد تلفیق دو نظر ابن سینا در اشارات و شفا برآمده و به نظر خودش می‌رسد که می‌گوید طبیعیه همان شخصیه است: «تلفیق میان شفا و اشارات، می‌توان کرد از جهت آنکه اگر چه در شفا تصریح کرده است کی: الانسان نوع شخصیه است، نه مهمله، در اشارات تصریح نکرده است کی مهمله است نه شخصیه» (همان). و در نهایت نظر دقیق خود را مبنی بر تحویل طبیعیه به شخصیه بیان می‌کند: «اما اگر مراد از آن معین کردن طبیعت باشد بواسطه لحوق معنی عموم بآن لازم نیاید، چه او موضوع شخصیه باشد برین تقدیر، نه مهمله. و این از دقائق است.» (همان)

بعد از ابن سینا، منطق‌نگارانی همچون فخر رازی به دیدگاه تحویل متعهد شده و بطور صریح قضیه طبیعیه را در زمره «مهمله» دانسته است. وی در بحث قیاس در شرح اشارات بوعلی، به اشکال معروفی که در قیاس شکل اول مطرح شده اشاره می‌کند که اگر به طریق شکل اول بگوییم: «الانسان حیوان» و «الحيوان جنس» باید نتیجه بگیریم که «الانسان جنس» که نتیجه کاذب است. سپس جوابهای متعددی از ابن سینا و دیگران نقل می‌کند و در پایان می‌گوید: «هیئنا جواب أظهر منه و هو أنا إذا قلنا: الإنسان حیوان؛ فإن قلنا: الحيوان جنس؛ كانت الكبرى مهملة فكانت جزئية فلا تنتج» (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۸۷). به نظر فخر رازی جواب ظاهرتر به این اشکال مشهور می‌توان داد و آن اینکه بگوییم مقدمه کبروی یعنی «الحيوان جنس» قضیه مهمله است و مهمله در حکم جزئی است و لذا قیاس منتج نیست. همین دیدگاه تحویل طبیعیه سبب شده که فردی مانند فخر رازی مانند دیگر منطقیین متقدم به اقسام سه گانه حملیات متعهد باشد. و نامی از طبیعیه نبرند.

نگاه شیخ اشراق را هم می‌توان با دیدگاه تحویل طبیعیه به مهمله سازگار دانست. چراکه در منطق تلویحات جایی که در صدد تحلیل قضیه مهمله است از مثال طبیعیه استفاده کرده و می‌گوید در الف و لام (ال) گاهی به حقیقت ذهنی اشاره دارد مثل «الانسان نوع» و دلیل آن را چنین بیان می‌کند که (ال) در الانسان نوع به حقیقت موجود در ذهن اشاره دارد نه شمول، این است که نمی‌توان بجال (ال) از واژه (کل) استفاده کرد (سهروردی، ۱۳۳۴، ص ۲۱)

نام خواجه طوسی (۵۹۸-۶۷۲ق) نیز در جمله معتقدان به دیدگاه تحویل قابل ذکر است. وی در شرح اشارات صریحتر از آثار دیگرش به تحویل طبیعی به مهمله سخن گفته است. شیوه او چنین است که هر چه متاخرین درباره طبیعی می گفتند خواجه آنرا به مهمله نسبت داده است:

«انا نَعْنَى بکل ج فی «کل ج ب» ، کل ما یقال له ج و یوصف بج لاما هو طبیعاً ج نفسها کما فی المهملات و ذلک لان لفظ کل لایضاف الیها هناک» (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۲)

عبارت «لاما هو طبیعاً ج نفسها کما فی المهملات» نشانگر آن است که مهمله از دیدگاه خواجه، قضیه ای است که موضوع آن نفس طبیعت شیء است نه کل افراد موضوع و نه افرادی که به عنوان موضوع متصف هستند. وی در مواضع دیگری از شرح اشارات، بطور صریح و شفاف گفته است: «أقول: الحکم فی المهملة علی طبیعۀ المجرده» (طوسی، همان، ج ۱، ص ۱۲۱) این تعریفی است که متاخرین برای طبیعی ذکر کرده اند. یعنی قضیه ای که موضوع آن طبیعت شیء من حیث هی است. و در موضع دیگر از همین کتاب، تقسیم ثنائیه خویش را بر محور طبیعت شیء پی ریزی کرده و مقسم همه اقسام سه گانه حملیه را «طبیعت شیء» می داند و می گوید طبیعت شیء یامن حیث هی موضوع حملیه است یا نه. حالت اول را مهمله نامیده و حالت دوم را محصوره و شخصیه: «فَلَا یَخْلُو تَلْکَ الطَّبَائِعِ إِمَّا أَنْ یَحْکَمَ عَلَیْهَا مِنْ حَیْثْ هِیَ أَوْ یَحْکَمَ عَلَیْهَا مَعَ لَاحِقٍ... یَحْصَلُ مِنَ الْأَوَّلِ قَضِیَّةٌ مَهْمَلَةٌ» (همو، ص ۱۱۷). و در ادامه همین عبارات مثالهایی مثل «الإنسانُ نوعٌ» و «الإنسانُ عامٌ» را مهمله می نامد (همان)

البته نتیجه همین دیدگاه است که در کتاب اساس الاقتباس خود همان اقسام سه گانه سستی (شخصیه، مهمله، محصوره) را مطرح می کند و نشانی از طبیعی در این اثر منطقی یافت نمی شود (همو، ۱۳۷۵، ۷۴). البته نمی توان ادعا کرد که خواجه طوسی از اعتبار قضیه طبیعی، به عنوان قضیه ای مستقل در دیدگاه عدم تحویل، ناآگاه بوده است. زیرا وی به آرای اشخاصی چون اثیرالدین ابهری (۶۶۴-۵۹۷ق) از متعهدان به دیدگاه عدم تحویل، کاملاً نظر داشته و گاهی هم کشفیات او را مورد توجه قرار داده، و فقط وی به نقد دیدگاه عدم تحویل نپرداخته است چنانچه نظرشان را هم مورد تایید قرار نداده و در تقسیم حملیات همان اقسام سه گانه سستی را انتخاب

کرده است. تنها کسی که دیدگاه تحویل داشته و طبیعی را مهمله می‌پندارد اما در تقسیم حملیات، بجای تقسیم مثلث، از تقسیم مربع استفاده می‌کند، عمر بن سهلان است که می‌گوید:

«فالقضایا الحملیه هی هذه الأربع مخصوصه و مهمله و محصوره کلیه و محصوره جزئیه» (ساوی، همان، ۱۷۳) اقسام چهارگانه دیدگاه تحویلی او عبارتند از شخصیه و مهمله و محصوره کلیه و محصوره جزئیه. مشکل این تقسیم آن است که قسم یک قسیم، بجای قسیم لحاظ شده است. از منطقی‌نگاران متقدم که بگذریم، حتی برخی از متأخرین نیز بر نظریه تحویل طبیعی به مهمله تاکید داشته و برای اثبات یکسانی مهمله و طبیعی رساله مستقل نگاشته‌اند. (جلوه، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱)

اما سابقه نظریه عدم تحویل به اوایل قرن هفتم بازمی‌گردد. أَفْضَلُ الْوَالِدِينَ خُونَجِي، (۶۶۶-۵۹۰ق) به دیدگاه تحویل انتقاد می‌کند و دیدگاه عدم تحویل طبیعی به مهمله را ناظر به کتاب شفای بوعلی و مثال «الانسانُ نوعٌ» مطرح کرده و مهمله بودن آن را رد می‌کند. با توجه به تاریخ نگارش کتاب «کشف الاسرار عن غوامض الافکار» می‌توان خونجی را نخستین منطقی‌نگار منتقد به دیدگاه تحویل معرفی کرد که برای طبیعی جایگاه مستقل قائل است. (قراملکی، ۱۳۸۲، ص ۴۱). عده‌ای از معاصران خونجی به پیروی از او برای طبیعی جایگاه مستقل قائل شده و به نظریه عدم تحویل پای بند شدند. مثلاً اثیرالدین ابهری (۵۹۷-۶۶۴ق) در کتاب کشف الحقایق خود بر این نظر بود که قضایایی چون «الانسانُ نوعٌ» طبیعی است. و یا نجم‌الدین کاتبی (۶۷۵-۶۱۷ق) که شاگرد و شارح اثر ابهری است بر همین نظریه عدم تحویل بود و در برخی آثارش قضیه طبیعی را معتبر دانسته و تقسیم مربع را ارائه می‌دهد. سعدالدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۴ق) در رساله خود «تهذیب المنطق والكلام» تقسیم مربع را بیان نموده (تفتازانی، ۱۹۱۲، ص ۸) و حاشیه‌نگار این اثر ملاعبدالله یزدی نیز بر همین نظریه پای بند است. و نهایتاً تقسیم مربع، در میان اکثر متأخران مانند میرداماد و ملاصدرای شیرازی و حکیم سبزواری تثبیت شد.

ملا عبدالله در کتاب مشهور خود، از متعهدان به نظریه عدم تحویل است. و برای قضیه طبیعی جایگاه مستقل قائل است و در تقسیم ثنائیه منطقی خود، طبیعی را قضیه‌ای می‌داند که حکم در

آن بر نفس «حقیقت کلی» تعلق یافته است: «أَنْ يَكُونَ الْحُكْمَ عَلَى نَفْسِ حَقِيقَةِ هَذَا الْكُلِّيِّ» و مراد از «هذا الكلّي» همان کلی است که در مرحله نخست تقسیم ثنائیه در مقابل جزئی حقیقی ذکر شده است: «الموضوع إما جزئی حقیقی کقولنا: «هذا إنسان» أو کلی «بنابراین «هذا الكلّي» چیزی است که در برابر جزئی حقیقی است و آن مفهومی است که قابل صدق بر کثیرین است. و این موضوع اعم است از اینکه یک ماهیت و طبیعت کلی شیء باشد (مثل الانسان، الشجر و...) یا یک مفهوم کلی (مثل الامکان، الامتناع و...). و نیز اعم است از آنکه یک کلی منطقی باشد یا کلی فلسفی یا کلی طبیعی.

پس تا این بخش از عبارت مرحوم ملاعبدالله می توان نتیجه گرفت که در قضیه طبیعی طبق دیدگاه عدم تحویل ایشان، حکم بر هر مفهوم عام و کلی است که اگرچه دارای مصادیقی است اما حیثیت مفهومی آن لحاظ شده نه حیثیت صدق آن. ولذا در مرحله دوم تقسیم ثنائیه خود، آنچه را مقابل موضوع طبیعی ذکر می کند، افراد و اشخاص است: «الحُكْمُ عَلَى نَفْسِ حَقِيقَةِ هَذَا الْكُلِّيِّ أَوْ عَلَى أَفْرَادِهِ».

ملاعبدالله قضیه طبیعی را یک قسم در مقابل قسم دیگر ذکر کرده و قسیم اش را قضیه ای دانسته که حکم بر افراد موضوع تعلق گرفته است. منطق نگاران گاهی قسیم طبیعی را مانند ایشان معرفی کرده و گاهی هم قسیم اش را قضیه ای دانسته که در آن کمیت افرادش معین است. مرحوم میرزا محمد علی در حاشیه بر حاشیه ملاعبدالله همین نکته مهم را گوشزد می کند: «انه جعل الطبيعية قسما و مقابلا لما حکم فيه علی الافراد لا لما بين فيه كمية الافراد» (یزدی، ۲۷۱) قسیم طبیعی از نگاه ملاعبدالله قضیه ای است که حکم بر افراد موضوع حمل نشده است. سپس مرحوم میرزا محمد علی، نظر نجم الدین کاتبی (۶۷۵-۶۱۷ق) را نقل می کند که او قسیم طبیعی را قضیه ای می داند که در آن کمیت افرادش معین است: «و ان لم یبین فیها کمية الافراد فان لم یصلح لان یصدق کلیة و جزئیة سمیت طبیعیة و ان صلحت لذلك سمیت مهملة» یعنی موضوع یا جزئی و شخصی است یا کلی و در حالت دوم یا کمیت افراد بیان شده یا نه. اگر کمیت افراد بیان شده محصوره است و اگر کمیت افراد در موضوع قضیه بیان نشده باشد آنگاه یا موضوع به گونه ای

است که صلاحیت ندارد که کلیت و جزئیت بر آن صدق کند و یا صلاحیت دارد. اولی طبیعی و دومی مهمله است. اینگونه تقسیم بندی که از نجم الدین کاتبی گزارش شده شائبه این توهم را به همراه دارد که موضوع طبیعی هم بر افراد است ولی کمیت آن بیان نشده درحالی‌که غرض کاتبی هم چنین نیست.

مرحوم ملاعبدالله در ادامه موضوع طبیعی را بیشتر توصیف کرده و ویژگی های آن را چنین بیان می کند: «الطبیعی لا یبحث عنها فی العلوم أصلاً فإن الطباع کلیه من حیث نفس مفهومها كما هو موضوع الطبیعی لا من حیث تحققها فی ضمن الأشخاص غیر موجوده فی الخارج» در اینجا موضوع قضیه طبیعی را قدری خاصتر و محدودتر توصیف می کند. موضوع در این عبارت، از چند ویژگی برخوردار است:

۱. موضوع طبیعی از «طبايع کلیه» است. بنابراین هر مفهوم ذهنی به معنای (مائیْفَهَم) را شامل نمی شود. از طرفی طبايع کلیه در خارج موجود بالفعل نیستند. و به قول ابن سینا «لیس یمكن أن تكون الطبیعیه توجد فی الأعیان و تكون بالفعل کلیه» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۷۰) وصف کلیت برای طبیعت ثابت است تا زمانی که در ذهن تحقق دارد. بنابراین موضوع طبیعی، وصف کلیت نیست بلکه موصوف است.
۲. موضوع از حیثیت مفهومی وارد سازمان قضیه شده است. زیرا طبايع کلی نیز دو حیث دارند یکی حیثیت مفهومی و دیگری حیثیت مصداقی، که در اینجا حیثیت مفهومی آن مراد است.
۳. موضوع طبیعی در خارج موجود نیست. زیرا تحقق طبايع کلیه در ضمن اشخاص در موضوع طبیعی لحاظ نشده است.

مقسم طبیعی

در تقسیم مربع یا مثلث، برخی مقسم را قضیه حملیه با همه ارکان آن (موضوع و محمول و رابطه) دانسته و برخی مقسم را فقط موضوع قضیه می دانند. مرحوم ملاعبدالله مقسم را قضیه حملیه می داند. سعدالدین تفتازانی، مقصد اول رساله تهذیب المنطق، را «تصورات» و مقصد دوم را

«تصدیقات» نامیده است، و در ابتدای مقصد دوم، قضایای حملیه را به لحاظ موضوع تقسیم نموده و مقسم طبیعی را «موضوع قضیه» می داند و می نویسد:

«و الموضوع إن كان مشخصا سمیت القضية شخصیة و مخصوصة و إن كان نفس الحقیقة فطبیعیة و إلا فإن بین کمیة أفراده کلا أو بعضا فمحصورة کلیة أو جزئیة و ما به البیان سور و إلا فمهملة.» (تفتازانی، ۱۹۱۲، ص ۸)

نسبت به تقسیم مربع تفتازانی، چند اصل مطرح است:

- **اصل اول:** مقسم این تقسیم، «موضوع قضیه» است نه سایر ارکان آن.
 - **اصل دوم:** ساختار تقسیم، ثنائیه منطقی است که به روش تردید بین نفی و اثبات انجام شده (المظفر، ۱۱۷) به این صورت که موضوع قضیه یا شخصی و جزئی است یا نه. در حالت اثبات، «شخصیه» نام دارد و در حالت نفی تقسیم ادامه یافته و می گوئیم موضوع یا نفس طبیعت کلی است یا نه، در حالت اثبات «طبیعیه» نام دارد و در حالت نفی تقسیم ادامه می یابد. و می گوئیم موضوع یا کمیت افرادش معین است یا نه. در حالت اثبات «محصوره» نام دارد و در حالت نفی «مهمله» خواهد بود.
 - **اصل سوم:** معیار تقسیم ثنائیه نخست، تشخیص موضوع قضیه است. تشخیص به معنای شخص بودن جزئی است. یعنی شخصی خاص باشد که بر کثیرین صادق نباشد. مانند انسان بشرط شیء یعنی ماهیتی که تمام شرایط یک فرد خاص در آن اخذ شده باشد. و در این حالت، چون تشخیص با کلیت منافات دارد قسیم آن کلی است که تقسیم از ناحیه قسیم آن ادامه یافته است.
 - **اصل چهارم:** معیار تقسیم ثنائیه دوم، کمیت افراد است. اگر کمیت معین شده باشد، محصوره و در غیراین صورت مهمله است
- مرحوم ملاعبدالله یزدی در شرح این عبارات برخی از اصول چهارگانه فوق یعنی اصل دوم و سوم و چهارم را قبول دارد. اما اصل اول را نمی پذیرد و می گوید مقسم این تقسیم مربع، «قضیه حملیه» است:

«هذا تقسیم للقضية الحملية باعتبار الموضوع و لهذا لوحظ في تسمية الأقسام حال الموضوع فيسمى ما هو موضوعه شخص شخصية و على هذا القياس» (همان، ۵۸)

ایشان مقسم را «قضیه حملیه» می‌داند، نه موضوع آن. و از آنجا که یکی از شرایط منطقی تقسیم آن است که جهت واحدی در مقسم ملاحظه شود تا همان جهت به عنوان معیار و اساس تقسیم منظور شود (المظفر، ۱۱۲) بنابراین «موضوع» همان جهت واحدی است که در مقسم ملاحظه شده است. به سخن دیگر «موضوع» معیار و اساس تقسیم مربع است نه مقسم آن.

سپس مرحوم ملا عبدالله ضمن پذیرش اصل دوم، ساختار تقسیم تفتازانی را یک تقسیم ثنائیه منطقی دانسته و می‌گوید:

«محصل التقسیم: أن الموضوع إما جزئی حقیقی کقولنا: «هذا إنسان» أو کلی، و علی الثانی فإما أن يكون الحكم علی نفس حقیقه هذا الکلی أو علی أفراده و علی الثانی فإما أن یبین کمیة الأفراد المحکوم علیها بأن یبین أن الحكم علی کلها أو علی بعضها أو لا یبین ذلك بل یهمل، فالأولی شخصیة و الثانیة طبیعیة و الثالثة محصورة و الرابعة مهملة» (همان)

این تقسیم به روش تردید بین نفی و اثبات بوده و دریچه توسعه تقسیم از راه نفی است. و لذا اقسام حملیه نیز منحصر در چهار قسم است. موضوع و احوال آن معیار این تقسیم ثنائی است. حال نخست از موضوع در مرحله نخست این تقسیم لحاظ شده است و آن جزئی حقیقی است. در تعریف جزئی حقیقی گفته اند: «إن الجزئی الحقیقی لا یحمل علی کلّه بالمواطاة و إنه ینقسم إلی علم شخص و علم جنس». (جبر، ۱۹۹۶، ص ۲۳۷) جزئی حقیقی بر کل خود قابل حمل نیست. و بر دو قسم است عَلم شخص مثل زید و عمرو، و علم جنس. برای اینکه اقسام ثنائیه نقیض هم باشند تا شق ثالثی فرض نشود، ایشان معیار «جزئی حقیقی» را برای موضوع ذکر کرد. زیرا نفس تصور جزئی حقیقی مانع شرکت است و نفس تصور کلی مانع شرکت نیست. و این دو نقیض همند. و در مرحله دوم ثنائیه معیار «سرایت حکم به افراد موضوع» را بیان کرد که حکم یا به افراد موضوع، سرایت پذیر است یا نه. و در مرحله سوم معیار «کمیت افراد» را برای موضوع ذکر نمود. یعنی در هر سه مرحله، حالی از احوال موضوع را معیار جدیدی برای تقسیم در نظر گرفت.

و لذا مقسم در این تقسیم مربع «قضیه حمله» است. و «موضوع» را با سه حالت (جزئیت، سرایت پذیری، کمیت) جهت واحدی تلقی می کند که در مقسم ملاحظه شده است. یعنی «موضوع» معیار و اساس تقسیم مربع است نه مقسم آن.

قبل از تفتازانی، قطب الدین رازی (۷۶۶-۶۴۷ق) از بزرگان و دانشمندان اسلام و مفاخر شیعه در علم منطق و کلام و فلسفه در کتاب تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه؛ که شرح کتاب الشمسیه، نجم الدین عمر بن علی کاتبی قزوینی (۶۷۵ق) است. همین تقسیم ثنائیه را مطرح و مقسم را قضیه حمله ذکر کرده و معیار تقسیم را موضوع قضیه می داند (الرازی، ۱۳۸۴، ۲۴۳).

این تقسیم توسط بوعلی سینا به همین روش ثنائیه و تردید بین نفی و اثبات ارائه شده است اما اقسام آن بیش از سه قسم «شخصیه و مهمله و محصوره» نبوده است. (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ۱۱۷). البته مقسم در تقسیم بوعلی، موضوع قضیه است. و آنطور که قطب رازی و دیگران گزارش کرده اند، متاخران بر این تقسیم بوعلی ایراد گرفته که این تقسیم حاصر بین همه اقسام نیست زیرا قضیه طبیعی از اقسام حمله ذکر نشده است. پاسخ قطب رازی چنین است:

«و الجواب أن الكلام في القضية المعتبرة في العلوم، و الطبيعيات لا اعتبار لها في العلوم، لأن الحكم في القضايا على ما صدق عليه الموضوع - و هي الأفراد - و الطبيعیه ليست منها.» (الرازی، همان، ص ۲۴۴).

یعنی سخن ابن سینا در این تقسیم بندی قضایای معتبر در علوم است و طبیعی در علوم معتبر نیست زیرا حکم در قضایا بر «ما صدق علیه الموضوع» بار می شود و طبیعی چنین نیست و مقسم اصلا شامل حال طبیعی نمی شود.

اگر بخواهیم با نگاه ملا عبدالله یزدی، پاسخ قطب رازی را بررسی کنیم به نظر می رسد این پاسخ تام و کامل نباشد زیرا در تقسیم ابن سینا قضایای «شخصیه» و «مهمله» هم ذکر شده که به نظر ملا عبدالله، این قضایا نیز در علوم معتبر نیست و طبق این تعلیل باید شخصیه و مهمله نیز ذکر نمی شد. به باور ایشان، تنها قضیه محصوره معتبر است و بس. که در بخش اعتبارسنجی قضیه طبیعی بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

بر پاسخ قطب رازی اشکال دیگری وارد است و آن اینکه حکم در قضایای طبیعی نیز بر «ماصدق علیه الموضوع» است. لکن مصداق یا فرد هر مفهومی به حسب همان مفهوم است. فرد و مصداق طبیعت شیء در ذهن است.

اعتبارسنجی تقسیم مربعی

آنچه بین منطوق نگاران در خصوص اعتبار تقسیم مربعی مشهور است این نکته است که فقط قضایای محصوره در علوم به معنای خاص معتبر است. مثلاً مرحوم ملاعبدالله در کتاب حاشیه پس از تبیین اقسام چهارگانه حملیات، به سنجش اعتبار هر یک می پردازد. و ابتدا در یک کلام فقط قضایای محصوره را معتبر می داند: «اعلم: أن القضايا المعتره في العلوم هي المحصورات الأربع لا غیر» (یزدی، ۱۴۱۲، ص ۵۸)

سپس در مقام تبیین علل بی اعتباری «مهمله» می گوید: «إذ كلما صدق الحكم على أفراد الموضوع في الجملة صدق على بعض أفراد» (همان) به باور ملاعبدالله، مهمله و جزئی متلازمند و دلیل تلازم این است که در قضایای مهمله، حکم بر افراد موضوع «فی الجملة» حمل می شود. و در این صورت حمل بر بعض افراد قطعی است. پس مهمله تحت قضایای جزئی واقع می شود. قضایای شخصی هم بی اعتبار است چون شناخت و آگاهی که از رهگذر شخصیه بدست می آید، به دو دلیل بی اعتبار است:

اولاً: جزئی است و آگاهی معتبر باید کلی باشد.

ثانیاً: تغیر پذیر و بی ثبات است. بنابراین علم به شخصیه کمال نیست. وی در بی اعتباری قضایای طبیعی هم دو دلیل ذکر می کند: اولاً: طبیعی به هیچ وجه در علوم بکار نمی رود. ثانیاً: موضوع طبیعی در خارج موجود نیست و فقط حیثیت مفهومی دارد و در ضمن اشخاص تحقق ندارد بنابراین شناخت اطلاعاتی راجع به چنین موضوعی و دانستن احوال و احکام آن برای انسان، کمال نیست.

عین عبارت ملاعبدالله چنین است:

«و الطبيعية لا يبحث عنها في العلوم أصلاً فإن الطباع الكلية من حيث نفس مفهومها كما هو

موضوع طبیعیۀ لا من حیث تحققها فی ضمن الأشخاص غیر موجوده فی الخارج فلا کمال فی معرفه أحوالها" (همان)

بدین ترتیب از نگاه ملاعبدالله، از میان اقسام مذکور در تقسیم مربع، تنها قضایای محصوره معتبرند: "فانحصر القضايا المعتره فی المحصورات الأربع" (همان) لیکن به دلیل آن که کمیت ذکر شده در موضوع، گاه کلی است و شامل تمام افراد می شود و گاه برخی را تحت پوشش می گیرد، قضیه محصوره به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می شود. از سوی دیگر اگر در کنار کمیت قضیه، کیفیت آن نیز مورد توجه باشد قضیه به دو قسم سالبه و موجب تقسیم می شود و حاصل ضرب کم و کیف قضیه تحقق چهار نوع قضیه معتبر در علم منطق است

مرحوم میرزا محمدعلی در حاشیه خود بر حاشیه، بر سخن ملاعبدالله مبنی بر بی اعتباری قضایای طبیعی نقدی وارد می کند و معتقد است که قضایای طبیعی در علم منطق کاملاً معتبر است و جزء مسائل این علم قرار دارد. و برخلاف نظر ملاعبدالله که معتقد است شناخت اطلاعاتی راجع به موضوع طبیعی، و دانستن احوال و احکام آن کمال نیست، می گوید در مواضع مختلفی از علم منطق، راجع به احوال و احکام موضوع قضیه طبیعی، بحث شده است. مثلاً در شکل اول قیاس گفته شده که طبیعی در کبرای شکل اول منتج نیست. و یا در بحث عکس مستوی از احوال آن سخن گفته شده است. بنابراین طبیعی در علم منطق بی اعتبار نیست.

سپس در دفاع از این اشکال می گوید شاید مراد ملاعبدالله اعتبار این قضایا در علم فلسفه و حکمت باشد و نه مطلق علم و دانش. (همان، ص ۲۷۶)

نتیجه

براساس بررسی شده در این پژوهش نتایج زیر بدست آمد:

- ارسطوئیان تا قرن هفتم با افزودن قضیه شخصی بر طبقه بندی ارسطویی، تقسیم بندی مثلثی را ارائه کرده اند. اما منطق نگاران مسلمان، در قرن هفتم با افزودن قضیه طبیعی، طبقه بندی مربعی را طرح کرده اند. قضیه طبیعی به اعتقاد آنها، قضیه ای است که موضوع در آن مفهوم کلی است اما حکم بر افراد آن جاری نیست.

- ابن سینا و شارحان آثارش، به قضیه طبیعی به عنوان یک قضیه مستقل نگاه نکرده و غالباً آن را مهمله می‌پنداشتند. و اندکی هم آن را شخصیه تلقی کردند و این دو نگاه تحویلی یعنی مهمله یا شخصیه پنداری شارحان هم متأثر از دوگانگی کلام ابن سینا در اشارات و شفا می‌باشد.
- موضوع قضیه طبیعی «طبايع کلیه» است. و طبايع از حیثیت مفهومی وارد سازمان قضیه شده است و لذا در خارج تحقق ندارد. علاوه براین هر مفهوم ذهنی را شامل نمی‌شود. موضوع این قضیه، وصف کلیت نیست بلکه موصوف است.
- برخی منطقیین مقسم طبیعی را حملیه با همه ارکان آن (موضوع و محمول و رابطه) می‌دانند و برخی مقسم را فقط موضوع قضیه دانسته و برخی هم مقسم را «طبیعت شیء» می‌دانند.
- در مورد اعتبار سنجی تقسیم مربعی بین منطقیین اختلاف است برخی قضایای طبیعی را فاقد اعتبار می‌دانند و اما غالباً معتقدند که قضایای طبیعی در علم منطق کاملاً معتبر است و جزء مسائل این علم قرار دارد. و در مواضع مختلفی از علم منطق، راجع به احوال و احکام موضوع قضیه طبیعی، بحث شده است.

منابع و مأخذ

۱. ابن رشد، تلخیص القیاس، حقه وعلق علیه عبدالرحمن بدوی، کویت، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن سینا، الاشارات و التنبیها مع الشرح للمحقق نصیرالدین طوسی، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق.
۳. ابن سینا، الشفاء، قم، مرعشی نجفی، تصحیح سعید زائد فنواتی، ۱۴۰۴.
۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، مع الشرح للمحقق الطوسی، قم، نشر البلاغ، ۱۳۷۵.
۵. ارسطو، المنطق، حقه و علق علیه عبدالرحمن بدوی، بیروت، ۱۹۸۰م.
۶. انجمن مفاخر فرهنگی، اثر آفرینان، ۱۳۸۰، ج ۶.
۷. بجنوردی و همکاران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.
۸. تفتازانی، سعدالدین، تهذیب المنطق و الکلام، مصر، مطبعة السعادة، ۱۹۱۲.
۹. جبر، فرید، موسوعه مصطلحات علم المنطق، لبنان، مکتبه ناشرون، ۱۹۹۶.
۱۰. جلوه، ابوالحسن، المهملة هی الطبيعية، تصحیح و غلامحسین رضا زاده، گلشن جلوه، به اهتمام غلامرضا گلی زواره، قم، ۱۳۷۵.
۱۱. حسن زاده آملی، حسن، دروس معرفت نفس، قم، نشر الف لام میم، ۱۳۸۵.
۱۲. حلی، علامه، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم، ۱۳۶۳ش.
۱۳. حلی، علامه، القواعد الجلیة فی شرح رسالة الشمسية، تحقیق فارس جسون تبریزیان، قم، ۱۴۱۲هـ.
۱۴. الرازی، شرح مطالع الانوار فی المنطق، قم، انتشارات کتبی نجفی، بی تا.
۱۵. الرازی، قطب الدین: اللوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار، انتشارات کتبی نجفی، قم، بی تا.
۱۶. ساوی، عمر بن سهلان، البصائر النصیریة، نشر شمس تبریزی، تهران، ۱۳۸۳.

۱۷. سهروردی، شهاب‌الدین، منطق التلویحات، تحقیق علی اکبر فیاض، تهران، ۱۳۳۴.
۱۸. شیرازی، قطب‌الدین، دره‌التاج لعزه‌الدباج، تصحیح سید محمد مشکوه انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۶۹.
۱۹. طوسی، خواجه نصیر، شرح‌الاشارات، نشرالبلاغه، قم، ۱۳۷۵.
۲۰. طوسی، خواجه نصیر، شرح‌الاشارات، نشرالبلاغه، قم، ۱۳۷۵.
۲۱. طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس‌الاعتباس، تصحیح سید عبدالله انوار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.
۲۲. فخر رازی، شرح‌الاشارات، نشر انجمن آثار و مفاخر علمی، ۱۳۸۴.
۲۳. قراملکی، احد فرامرزی، از طبیعیه تا محمول درجه دو، مقالات و بررسیها، ش ۷۴، ۱۳۸۲.
۲۴. یزدی، ملا عبدالله، الحاشیه علی تهذیب‌المنطق، قم، موسسه‌النشر الاسلامی، ۱۴۱۲.